**باسمه تعالی**

خارج اصول

۰۹/۰۹/۹۲ امارات معتبره - تفصیلاتی در حجیت ظهور - حجیت ظواهر قرآن

**حجیت ظواهر(تفصیل بین ظواهر کتاب و سنت)**

بحث روایی در مورد متشابه در قرآن

در مورد محمد بن قیس یک تمرینی دادیم ... پرسش: خیلی از روایاتی که محمد بن قیس نقل می‌کند قضایای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) است حالا نمی‌دانم می‌تواند قرینه باشد یا نمی‌تواند باشد ... پاسخ: در شرح حالا محمد بن قیس چیزی در این زمینه که مثلاً چیزی در مورد قضایای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم)، حالا قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) کتابی داشته پرسش: ... پاسخ: در چیزهای علی بن رئاب نبود من یک موقعی یک چک سریع کردم در روایاتهای علی بن رئاب جایی که قضایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد علی بن رئاب نقل نکرده پرسش: نمی‌شود از این ابونصر باشد چون قاضی بوده و با اهل سنت بوده حضرت از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) برایش نقل کرده این نمی‌تواند قرینه باشد؟ مثل سکونی ... پاسخ: نه ... خب حالا من هم یک نگاهی می‌کنم ببینم چیز خاصی در می‌آورم یا نه؟

پرسش: من فکر کردم شما بدست آوردید ... پاسخ: نه من معمولاً تمرینهایی که می‌گویم خودم کار نمی‌کنم. محمد بن قیس ... ولی خصوص این را مراجعه نکردم.

بسم الله الرحمن الرحیم

در ذیل آیه 5 سوره آل عمران یک مجموعه‌روایاتی ما داریم که در کتب مثل تفسیر نورالثقلین و برهان و اینها آورده شده یکی در این روایات با اینکه خیلی زیاد هست مجموعاً از آنها استفاده می‌شود «الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» ائمه (علیهم السلام) هستند «الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» عطف به الله است تقریباً در روایات روشن هست فقط یک روایتی هست مخالف آنها هست روایتی هست که از توحید صدوق که سندش از مسعدة بن صدقه نقل شده سند معتبری نیست در سند یکسری

اشخاص هست مثل اسماعیل بن اسحاق جهنی، فرج بن فربه، اینها اثبات وثاقت‌شان مشکل است حالا خود مسعدة بن صدقه حالا یا با اکثار روایت تصحیح می‌کنیم یا مسعدة بن صدقه را می‌گوییم با مسعدة بن زیاد یکی هست که مظنون هم همین است و توثیق صریح مسعدة بن زیاد، مسعدة بن صدقه را هم درست می‌کند ولی در سند اشخاص دیگری هم هست که قابل اعتماد نیستند این روایت در نهج البلاغه هم وارد شده خطبه‌ای هست خطبه اشباح، نهج البلاغه مشکل هست اعتماد کردن به منقولاتش به عنوان یک منقولات حجت بله به عنوان مؤید خوب است به خصوص در جایی که معارض با سایر منقولات باشد علی أی تقدیر متنش این هست که «و اعلم أن الراسخین فی العلم هم الذین أغناهم الله عن الاقتحام فی السدد المضروبة دون الغیوب، فلزموا الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب. ( فقالوا آمنا به کل من عند ربنا ) فمدح الله عز وجل اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علما، و سمی ترکهم التعمق فیما لم یکلفهم البحث عنه منهم رسوخا فاقتصر علی ذلک و لا تقدر عظمة الله علی قدر عقلک، فتکون من الهالکین» که در واقع خود این اشاره به یک نوع مخالفت با ظاهر این تفسیر با آیه هست چون آیه می‌گوید که «الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» کسانی هستند که وارد وادی مجهولات نمی‌شوند وارد وادی متشابهات نمی‌شوند و خداوند همین که این قدر درک دارند که وارد این چیزهای نمی‌شوند این را رسوخ نامیده ولی این اصلش اشاره به یک نکته‌ای هست که در کتب تفسیری هم هست کتب تفسیری گفتند ظاهر «الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» یعنی کسانی هستند که علم جدی دارند راسخ در علم هست لازمه علم جدی داشتند این است که مطلبی را بدانند نه مطلبی ندانند، کأنه خود ظاهر آیه اقتضاء می‌کند «الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» عطف به الله باشد این روایت در واقع یک نوع پاسخی هست بر آن که خداوند به اصطلاح ... اینکه نرفتند تعمق کنند وارد وادی‌های حیرت و سرگشتگی بشوند خود همین یک مرحله‌ای از علم است.

«تا بدانجا رسید دانش من// که بدانم همی که نادانم»

ولی خب طبیعتاً اینها یک نوع توجیه و تفسیر است یک نوع تأویل کلام هست اگر فرض روایات ...

پرسش: ... آن تفسیر متشابهات را نمی‌دانند تأویلش را نمی‌دانند ... پاسخ: نمی‌دانند و در واقع توقف می‌کنند و می‌دانند که نمی‌دانند یعنی این مقدار عن قصدٍ و عن اختیارٍ دیگر وارد نمی‌شوند این مقدار مقامشان بالا رسیده که بفهمند که نمی‌فهمند. عرض کردم که:

«تا بدانجا رسید دانش من// که بدانم همی که نادانم»

یک چنین معنایی از این روایت استفاده می‌شود این روایت اگر سنداً درست بود مخالف روایات دیگر بود می‌شد صلاحت داشت برای اینکه آیه قرآن را این طوری حمل کنیم ولی به هر حال حمل است یعنی آیه قرآن ابتداءً معنایش این نیست آنکه ابتداءً از خود «الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» استفاده می‌شود این است که کسانی که علم راسخ دارند علم راسخ ظاهرش این است که می‌خواهد بگوید می‌دانند.

پرسش: ... پاسخ: نه، فرض کنید اگر بگویم دانشمندان بسیار مهم به طور طبع محمولی که بر این حمل می‌کنند محمول این هست که این مطالب را می‌دانند اما فرض کنید بگوییم دانشمندان بسیار مهم این مطلب را نمی‌دانند خالی از بُعد است.

أی تقدیر عرض کردم عمده این هست که این سنداً قابل اعتماد نیست معارض روایات متعدد دیگری هست که «الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» را می‌گوید علم به تأویل به کتاب را می‌دانند. خب این، این طوری است اما این یک مرحله است یک مرحله دیگر در مورد متشابه هست متشابه خب یک روایتی که خواندیم همان روایت محمد بن قیس که به هر حال از جهت سندی هم قابل اعتماد هست آن می‌گوید نزول آیه در مورد مقطعات قرآن است ولی خب این معنایش این نیست که اختصاص داشته باشد متشابهات به مقطعات قرآن و در مورد مقطعات قرآن آن یکی از مصادیق متشابهات است تقریباً جزء مسلمات هم در کتب تفسیری هست

که معنایی مختلفی که برای متشابهات می‌کنیم حروف مقطعه قرآن یکی از این مصادیق روشنش هست. قدر مسلمش هست.

یکی دوتا تعبیر در این روایات وارد شده بعضی‌ها گفته شده که محکم آن چیزی هست که به آن عمل می‌شود متشابه آن چیزی هست که به آن عمل نمی‌شود «فاما المحکم فنؤمن به و نعمل به و ندین به و اما المتشابه فنؤمن به و لا نعمل به» این در واقع حکم متشابه را بیان می‌کند و مراد از متشابه در واقع متشابهی هست که حتی با مراجعه به محکم هم معنایش از متشابه بودن خارج نشده این مطلب. یک تعبیر دیگری در تفسیر عیاشی دوتا روایت وارد شده آنها یک مقداری مفهومی لغوی متشابه را تا حدودی روشن می‌کنند که البته هر دو روایت مثل سایر روایات تفسیر عیاشی مرسل هست یکی از این روایتها یک ارسال زاید دارد یعنی در خود سند موجودش هم ارسال دارد «عن أبی محمد الهمدانی عن رجل عن أبی عبد الله (علیه السلام)» أبی محمد همدانی هم نمی‌دام کی هست. می‌گوید «قال سألته عن الناسخ و المنسوخ و المحکم و المتشابه قال: الناسخ الثابت، و المنسوخ ما مضی» «ما مضی» یعنی آن چیزی که سابقاً بوده ولی الان دیگر نیست همان معنای منسوخ که ... «و المحکم ما یعمل به، و المتشابه الذی یشبه بعضه بعضاً» آن وقت یک ابهام دارد «الذی یشبه بعضه بعضاً» یعنی چه؟ در مورد متشابه ظاهرش خیلی از روایات استفاده می‌شود که تک تک آیات متشابه هستند نه مثلاً مجموع آیات متشابه هستند، یک آیه متشابه هست بعض این آیه شبیه بعض هست یعنی چه؟ خب آن تفسیری که معمولاً می‌کنند آن تفسیر در واقع می‌گویند که متشابه یعنی آنکه بعضی از محتملات معنایش با بعضی از محتملات معنایی دیگریش شبیه هست خب همین هم که شاید قبلاً هم اشاره کردم یک توضیح بیشتر در این مطلب که قبلاً هم عرض کردم بدهم ببینید متشابه اگر به معنای شبیه باشد متشابه گاهی اوقات به معنای شبیه هست ولی در یک شیئی گفته می‌شود که متعدد باشد یا حقیقتاً می‌گوییم «زید و عمرو متشابهان» یا حکماً چیز باشد «کِتابًا مُتَشابِهًا مَثانِیَ» کتاب به اعتبار اینکه یک مجموعه است متشابه یعنی بعضی از آیاتش شبیه به بعض دیگر است یکدست است هماهنگ است آنها خب مانعی ندارد

و به همین معنی می‌آید. اما در غیر اینها متشابه تعددش را چطوری تصویر می‌کنیم؟ اینها گفتند تعدد را به اعتبار معانی محتمله گرفته‌اند شباهات را. یعنی معانی احتمالی‌اش شبیه هست این خیلی مستبعد هست. اگر حکم معنی را به لفظ سرایت بدهیم اشکال ندارد معنایی که معلوم نیست تازه معنای لفظ باشد احتمال دارد معنای لفظ باشد مجرد معنای احتمالی را این را حکمی که مربوط به آن معنای احتمال هست به لفظ دادن آن خیلی مستبعد هست این است که تفسیر کردن متشابه یعنی «الذی یشبه المعانی المحتملة منه بعضها بضعاً» خیلی خروج از ظاهر لفظ است متشابه ظاهرش همانی هست که قبلاً عرض کردم به معنای مشتبه هست یک روایتی هم به همین مضمون وارد شده آن روایت مسعدة بن صدقه هست خیلی شبیه همین روایت ابی محمد همدانی هست فقط این تیکه‌اش فرق دارد می‌گوید که «عن مسعدة بن صدقة، قال: سألت أبا عبدالله (علیه السلام) عن الناسخ و المنسوخ، و المحکم و المتشابه؟ قال: الناسخ الثابت المعمول به، و المنسوخ ما قد کان یعمل به ثم جاء ما نسخه، و المتشابه ما اشتبه علی جاهله» «ما اشتبه» از ماده اشتباه او را گرفته که عرض کردیم که ظاهراً متشابه هم به همان معنای اشتباه و عدم تعیین مفاد است. این به نظر می‌رسد متشابه همین معنایی هست که در روایت وارد شده عرض کردم روایت از نظر سندی معتبر نیست ولی مضمونش مضمونی هست که ... یک نکته‌ای در این روایت هم هست «ما اشتبه علی جاهله» تعبیر می‌کند این هم اشاره به همین هست که این طور نیست که متشابه، متشابه مطلق باشد همه اشخاص برایشان ... آن مؤید آن مطلبی هست که در روایات دیگر هم بر آن تأکید می‌کند که «الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» اینها معنای مشبته را می‌دانند متشابه را می‌دانند.

علی أی تقدیر ما در روایات چیزی که اثبات کند که مثلاً ظواهر جزء متشابهات هست نداریم نکته جدیدی تقریباً از روایات ذیل آیه استفاده نمی‌شود همان نکته اصلی که ما عرض کردیم که «ما اشتبه علی جاهله» چیزی را که عرف عقلاً وقتی حجت می‌دانند برای تعیین مراد مشتبه اطلاق نمی‌شود. ادله حجیت ظهور آن ادله اقتضاء می‌کند که مشتبه نباشد لولا ادله حجیت مشتبه هست ولی ادله

حجیت کأن می‌گوید که این مشتبه بر شما نیست و به خصوص اگر ادله حجیت ظهور را از باب تتمیم کشف بدانیم. به خصوص اگر مضمونش این باشد که خب خیلی واضح هست در واقع می‌گوید که نگویید این متشبه هست اصلاً مفسر می‌شود ادله حجیت ظهور می‌خواهد بگوید که آیاتی که ظاهر هستند مشتبه المفاد نیستند و علم شما بر آن دارید ولو علم ؟؟؟

پرسش: محکم حکمی می‌شود ... پاسخ: یا محکم حکمی بفرمایید.

این یک نکته، نکته دیگری هم که قبلاً هم اشاره کردیم این بود که به فرض ظهور بدوی آیات این باشد که متشابه ظواهر را شامل می‌شود این ظهور کافی نیست برای ردع سیره عقلاء بر حجیت ظهور و خود همین بدواً اگر هم متشابه یک معنایی داشته که ظهور را شامل می‌شود با توجه به بنای عقلاء بر حجیت ظهور انصراف پیدا می‌کند بر خصوص غیر ظاهرها.

اینها همه مراحلی بود که ما بگوییم متشابه ظاهر را قطعاً شامل می‌شود یعنی به حسب ظهور بدوی بخواهیم بگوییم شامل می‌شود. یک تقریب دیگری در مورد متشابه این بود که متشابه احتمالاً ظواهر را شامل بشود بنابراین دیگر با این تقریب بگوییم چون بنای عقلاء حجیتش به اعتبار عدم ردع شارع است و احتمال شمول آیه قرآن نسبت به متشابه، یعنی نسبت به ظواهر، یعنی اینکه بگوییم متشابه ظواهر را شامل می‌شود این احتمالش هم سبب می‌شود که عدم ردع برای ما ثابت نباشد این، این طوری است. بنابراین ما باید بگوییم دلیل بر حجیت ظواهر نداریم اصلاً در ظنون هم عدم حجیت هست بنابراین بگوییم ظواهر حجت نیست به این تقریب. ولی این تقریب در واقع همان اشکال اخیری که اشاره کردیم آن اشکال در موردش می‌آید به نحو أشدّ ما عرض کردیم که وقتی یک چیزی سیره عقلای مستحکمی وجود دارد این سیره عقلاء با یک آیه‌ای که ظهور بدوی هم داشته باشد صلاحیت ندارد ردعش. یک تعبیر مرحوم آقای صدر در این طور موارد می‌کنند می‌گویند که بین رادع و مردوع تناسب باید باشد اگر مردوع ما یک امر مستحکمی هست یک امر قویی هست رادع قوی می‌خواهد و همین که ما می‌بینیم

رادع قوی نیست یعنی رادع احتمالی قوی نیست کشف می‌کنیم که این رادع، رادع نیست.

این مطلب در جایی که آیه ظهور بدوی داشته باشد ما می‌گوییم، جایی که ظهور بدوی نداشته باشد احتمال ظهور باشد که دیگر به طریق اولی، خیلی واضح‌تر هست که این اشکال در آن وارد هست. بنابراین در این طور موارد نمی‌شود، احتمال ردع کافی نیست به دلیل اینکه ما در واقع کشف می‌کنیم که حتماً رادع نبوده احتمال، احتمال بدوی است. ما با توجه به این نکته‌ای که ضمیمه‌اش می‌کنیم این احتمال بقاءً از بین می‌رود ما می‌فهمیم که اصلاً این رادع نبوده.

اینجاها یک بیانی حاج آقا به طور کلی در این طور موارد دارند که آن بیان باشد مطلب خیلی واضح‌تر می‌شود.

حالا این نکته را بگویم مرحوم شهید صدر یک مبنایی در سیره دارند حالا بحث سیره را نکردیم ولی حالا اشاره به این بحث بکنم ایشان می‌گویند سیره عقلاء یک روایت ضعیف السند غیر معتبر هم وجود داشته باشد باعث می‌شود که دیگر آن سیره عقلاء اعتبار بیافتد علی القاعده باید همین مطلب را در مورد ضعف دلالت هم بگویند یعنی به این معنی که اگر احتمال دلالت یک روایت وجود داشته باشد همین مقدار کافی هست برای اینکه آن سیره از اعتبار بیافتد به همین بیان که سیره احتمال ردع را می‌آورد ما باید احراز عدم ردع کنیم با احتمال ردع احراز عدم ردع کنار می‌رود البته منهای آن بحث تناسب بین رادع و مردوع که آن را ایشان قبول دارد گاهی اوقات این مطالب را با این بیان ردّ می‌کند.

حاج آقا به یک شکل دیگری در این طور موارد مشی می‌کند ایشان می‌فرمایند که یک بنای عقلاء که قطعاً هم ردع نشده وجود دارد آن بنای عقلاء این هست که ... حالا یک نکته‌ای را قبل از آن هم بگویم یک اشکال دیگری در بحث سیره عقلاء وجود دارد آن اشکال این هست که ما از کجا می‌توانیم کشف کنیم که حتماً ردع نشده شاید ردع شده باشد به ما نرسیده نباشد عدم وصول ردع چطور کاشف از عدم ردع واقعی است؟ خب آنجا‌ها گاهی اوقات با همان بیانی که شهید صدر دارند که تناسب بین رادع و مردوع اقتضاء می‌کند رادع قوی باشد رادع که قوی

شد هر مقدار قوت رادع کمّاً و کیفاً‌بیشتر این حتماً به ما مثلاً می‌رسد اینکه به ما نرسیده ما کشف می‌کنیم رادع آن چیزی که به نحو وجود نداشته باشد پس بنابراین رادعیت ندارد این یک بیانی هست شبیه همان تناسب بین رادع و مردوع آن سبب می‌شود که عدم وصول ردع کشف کنند که ردع واقعی هم نبوده به آن نحوی که صلاحیت رادعیت آن سیره عقلاء را داشته باشد حاج آقا یک بیان دیگری کلاً دارند ایشان می‌فرمایند که بنای عقلاء بر این هست که یک روشی که در میان عرف متعارف مستحسن هست تا به آنها ردعی نرسیده باشد بر طبق آن مشی می‌کنند در واقع این وصول ردع هست که مانع رفتار عقلائی بر طبق آن منش خودشان می‌کنند و در واقع حجت می‌دانند رفتار خودشان را بر اینکه حکم شرعی هم بر طبق آن هست مگر اینکه ردع وصول پیدا کند و این را می‌گویند این یک سیره عقلائی قطعی هست که حتماً این ردع هم نشده این یک سری قوانینی هست می‌گویند به آن می‌گویند قانون برتر در اصطلاح حقوقی که این قوانین حکومت دارد بر همه قوانین، یعنی قانون برتر نحوه ارتباط قوانین را بیان می‌کند آن قانون برتر ناظر به این هست که ارتباطات قوانین چه شکلی باشد این یک قانون برتری هست که در میان عقلاء هست یعنی به این معنی چون عقلاء بر طبق آنها مشی می‌کنند اگر بر خلاف ؟؟؟ باشد نقض غرض هست ممکن است ما این را یک نوع برهان عقلی هم چیز بکنیم بگوییم عقلاء مشی‌شان بر طبق آن روشهایی هست که متعارف خودشان هست و تا وقتی که واصل نشود چیزی ردع بکند بر طبق همان عمل می‌کنند خب این بیان هم اگر بگوییم طبیعتاً در این طور موارد به راحتی مسئله ... هم نتیجه این بحث این می‌شود که مجرد احتمال ردع کافی نیست چه از جهت سند چه از جهت دلالت چه از جهت صدور یعنی رادع حتماً باید یک شیء واصل باشد.

پرسش: سیره عقلاء ... پاسخ: آن فرقی ندارد یعنی نکته این هست.

پرسش: ... پاسخ: نه در قوانین هم همین طور است در قوانین یک قانونی که ناسخ می‌آید تا قانون ناسخ نیاید به منسوخ عمل می‌کنند احتمال نسخ هیچ وقت کافی نیست بر اینکه قانون کنار گذاشته بشود.

یک نکته را توجه بفرمایید این طور نیست که قانونهای شرع آمده باشد از صفر شروع کرده باشد شرع در بستر موجود به عنوان اصلاح ساختارهای موجود مشی کرده و خود همین نگاه که شرع نگاه اصلاحی دارد و نه نگاهی که از بیخ از صفر بخواهد شروع کند و امثال اینها، سبب می‌شود که به طور طبیعی تا ناسخ ثابت نشود به منسوخ عمل می‌کنند مشی چیزی هم همین هست الان بگویند که احتمال دارد که ... یک بحث این هست که فحص را لازم می‌دانند یک مرحله بحث این هست که جایی که احتمال می‌رود این نسخ شده باشد آیا لازم است که ... خب می‌گویند باید فحص ... بحث فحص نیست بحث این است که حالا فحص هم کردیم و به نتیجه نرسیدیم مجرد اینکه احتمال بدهیم که یک حکمی نسخ کافی هست بر اینکه بگوییم حجت داریم بر اینکه دیگر به آن حکم عمل نکنیم؟! هیچ وقت از هیچ چیز عقلائی این طور نیست که به مجرد احتمال وجود نسخ دیگر به آن منسوخ عمل نکنند دلیل محتمل النسخ، محتمل المنسوخیة ... احتمال منسوخیت کافی نیست برای اینکه یک دلیل را از اعتبار بیاندازد. آقای صدر در این طور موارد خیلی وقتها تعبیر می‌کند به استصحاب امضای شارع. می‌گوید که چون از اول به محضی که شرع آمد که این نسخ نشده ابتداء کأن امضاء شده نمی‌دانیم این امضاء ادامه پیدا کرده یا پیدا نکرده استصحاب می‌کنیم حالا این طوری من تعبیر می‌کنم استصحاب می‌کنیم شرعی بودن این روایت، ممضی بودن این روایت.

پرسش: عدم نسخ ... پاسخ: حالا اینها چون اینها تعبیرات مختلفی هست که نحوه استصحابش هم باهمدیگر فرق پیدا می‌کند ...

عرض من این هست که ما اگر استصحاب را هم به نحو کلی قبول نداشته باشیم یعنی استصحاب در شبهات حکمیه بگوییم دلیل نداریم در شبهات حکمیه استصحاب جاری است این طور موارد به نظر می‌رسد که یک اصل عقلائی هست حالا شبیه مفاد استصحاب، من حالا کلی‌تر تصورم این هست، آن این است که فرض کنید که یک ازدواجی اتفاق افتاده ما نمی‌دانیم که این ازدواج آیا استمرار دارد یا استمرار ندارد؟ مثلاً این خانم زنش بوده احتمال می‌دهیم که فلان چیز این ازدواج را از بین برده باشد نمی‌دانیم در شرایط طلاق چه چیزهایی

معتبر هست یک طلاقی اجراء شده احتمال می‌دهیم که این طلاق این ازدواج را از بین برده باشد یا یک معامله‌ای انجام شده نمی‌دانیم این معامله صحیح هست یا صحیح نیست بنابراین ملکیت شخص ادامه دارد یا ادامه ندارد؟ آیا واقعاً اینجا به مجرد احتمال الناقض کافی می‌دانم بر اینکه دیگر بر آن کسی که تا حالا مالک هست ملکیتش را بگویند تمام شده ما شک داریم امثال اینها، یا ناقض، ناسخ این طور چیزها باید ثابت بشود من تصور می‌کنم چیز عقلائی یعنی یک مفادی شبیه استصحاب در اینجاها هست حالا ادله شرعیه را ...

پرسش: ... پاسخ: نه جایی که شک حکمی داریم یعنی ببینید فرض کنید که ما نمی‌‌دانیم که در صیغه عقد عربیت معتبر است یا معتبر نیست؟ یک طلاقی به صیغه فارسی خوانده شد آن وقت مجرد اینکه این طلاق خوانده شد ادله هم وافی نیست برای اثبات اینکه این باطل است یا باطل نیست آیا مجرد این کافی هست؟ من تصور می‌کنم اینجاها عقلاءً بر طبق همان امور اعتباری این شکلی مثل ملکیت، مثل زوجیت، مثل حتی قانونی بودن، اینها را بر طبقش مشی می‌کنند مگر ثابت بشود ناسخ و ناقضش.

پرسش: در واقع اگر همین قضیه در بین خود عرف هم که شما حساب کنید ... پاسخ: بله همین طور است حکم استمرار می‌کنند. یک نوع این شکلی هست.

پرسش: این حکم ثانوی نیست ... پاسخ: نه حالا حکم ثانوی یعنی چه؟ پرسش: یعنی خودشان یک جعل این گونه می‌کنند نه اینکه ... پاسخ: استصحاب یعنی همین دیگر، اسمش را ثانوی و اولی می‌گذارید هر چی می‌خواهید بگذارید.

حالا این بحثهایی که دارد که محدوده‌اش چه مقدار است؟ فی‌الجمله یک معنای عام است یعنی می‌خواهم بگویم استصحاب عدم نسخ شما تعبیر بکنید هر چی می‌خواهید تعبیر بکنید اینها مصادق یک قانون عام‌تری هست اگر هم ما می‌گوییم باید واصل شد باشد این بیانی که حاج آقا دارند، حاج آقا در خصوص استصحاب عدم نسخ در واقع دارند یک مفاد عدم نسخ عقلائی را قائلند ... حالا نه عدم نسخ می‌گویند آن چیزی که مشی عقلاء بر طبقش است یعنی قانون عرفی متبع است مگر اینکه نقض این قانون اثبات شده باشد من تصورم این هست اصل مطلب هم

درست است ولی مصادیق یک قانون عامی‌تری هست یک نوع در یک دایره‌هایی عقلاء استصحاباتی جاری می‌کنند و به مجرد ناسخ، به مجرد اینکه احتمال بدهد که این از ملک طرف خارج شده باشد این از زوجیت شخص خارج شده باشد اینها را کافی نمی‌دانند بر اینکه بگویند که دیگر احکام زوجیت بر آن بار نشود حالا تفصیل این بحث باشد در بحث استصحاب و ریزه‌کاری‌ها و خصوصیات این نکته‌ای هست. علی أی تقدیر می‌خواهم عرض کنم که اگر ما این مشی حاج آقا را مشی کنیم همان نتیجه را می‌دهد حالا چه اختصاص بدهیم این را به خصوص بحث قوانین عرفیه بگوییم قانون عرفیه تا وقتی که ناقضش واصل نشده باشد حجت هست شرعاً یا اینکه آن را از مصادیق یک قانون عام‌تر بگیریم حالا آن بحثهای کبروی و این خصوصیاتش باشد جای دیگر در مورد بحث می‌شود علی أی تقدیر نتیجه این می‌شود که آیه شریفه برای اثبات عدم حجیت ظهور کتاب مفید نیست دلیل بر عدم حجیت ظواهر کتاب نیست این بحث آیه بود.

حالا وقت گذشته من فقط تیتر بحث بعد را عرض بکنم. بحث بعدی این هست که آیا از سنت ما می‌توانیم عدم حجیت کتاب را اثبات کنیم یا نه؟ این بحث را آقای صدر دارند به خصوص در مباحث الاصول آقای حائری این بحثها یک قدری مفصل‌تر وارد شده آن را ملاحظه بفرمایید ما فرمایشات جناب آقای صدر در ذیل این بحث دارد آن فرمایشات را دنبال می‌کنیم حالا یک ریزه‌کاریهایی در بحث تأویل و محکم و متشابه و اینها خیلی هست اگر وارد آن بحثها بشویم اصل بحثمان می‌ماند حالا اشارتاً الان نگاه می‌کردم یک مقدمه تفسیر برهان دارد مقدمه‌ای مال ابوالحسن فتونی هست در واقع خودش یک جلد هست خیلی جالب است بحثهای مختلفی در مورد تأویل از نگاه آنها، حالا اینها را ملاحظه بفرمایید قابل استفاده هست و به هر حال یک نوع نگاه جمع‌بندی شده‌ای هست نسبت به مبانیی که اخباریهای باسواد و ملّا در این زمینه دارند.

پرسش: در جلد یک تفسیر برهان است؟ پاسخ: به عنوان مقدمه تفسیر برهان است از این چاپها یک جلد مستقل به عنوان مقدمه هست جزء خود تفسیر نیست خود تفسیر برهان یک مقدمه کوتاه دارد که من الان بعضی چیزها را خواندم از همان

مقدمه تفسیر برهان خواندم ولی او نه آن همان را یعنی بسط داده شده همین مقدمه هست خیلی مفصل و انواع و اقسام تأویلات در روایات چطوری تأویل کردند آیات را چطوری تأویل کردند خیلی بحثهای مثلاً ... به ترتیب حروف الفبا کلمات قرآنی را که در روایات تأویل شده یکی یکی بحث کرده دویست، سیصد صفحه روایتهای مختلف هست یک فرهنگ تأویل و چیز روائی هست خیلی جالب توجه هست من البته می‌گویم نخواندم به طور کامل همین طور تورق کردم ولی اینها مجموعه‌های قابل استفاده‌ای هست.

پرسش: حاج آقا یک بحثی را حاج آقای شب‌زنده‌دار فرمودند از آقای حائری نقل کردند فرمودند که آقای حائری گفتند در امور قار اصلاً عقلاء حساب نمی‌کنند بنایشان این هست که این شیء بقای هست راجع به عمر انسانها فرض کنید مگر جایی که ما دلیل داشته باشیم بر اینکه طرف از دنیا رفته ... استصحاب به این معنی نیست این یک چیز عقلائی هست که بنایشان بر بقای آن شیء است همان به قول استصحابی که عقلاء می‌کنند ولی تعبیر استصحاب به کار نمی‌بردند این همان است ... پاسخ: نه حاج آقا، آنکه من عرض می‌کردم به طور کلی من آن را که عرض می‌کردم شبیه حرف آقای حائری هست. حالا آن محدوده‌اش چه شکلی هست و اینها آن بماند در امور قار ایشان می‌گویند یعنی جایی که مقتضی شیء احراز شده باشد یعنی با احراز مقتضی عقلاء بنای بر بقای شیء می‌گذارند حالا به نظرم به این گستردگی تصور نمی‌کنم در امور کلاً قار در امور اعتباری که اقتضای بقاء دارد عرض می‌کنم یعنی برای امور اعتباری هم اقتضاء قائلند اما تکوینی این شکلی نیست مشی بکنند در امور اعتباری می‌خواهم بگویم ملکیت زوجیت آن چیزهایی که خودشان هم اعتبار می‌کنند از معتبرات یک شیء، یعنی آن چیزهای اعتباری که خود آن قانونگذار آنها را اعتبار کرده آن چیزهایی که خودش اعتبار کرده تا ناقضش به اشخاص نرسد آن اعتبار می‌گوید باقی است آن غیر از آن بیان کلی امور قارّی که در آن امور تکوینی هم بخواهیم بگوییم جاری می‌شود. حالا این خصوصیاتش و ویژگی‌هایش را در جای خودش هست من فقط خواستم به بعضی از نکات این بحث اشاره کرده باشم که چه شکلی هست.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»